

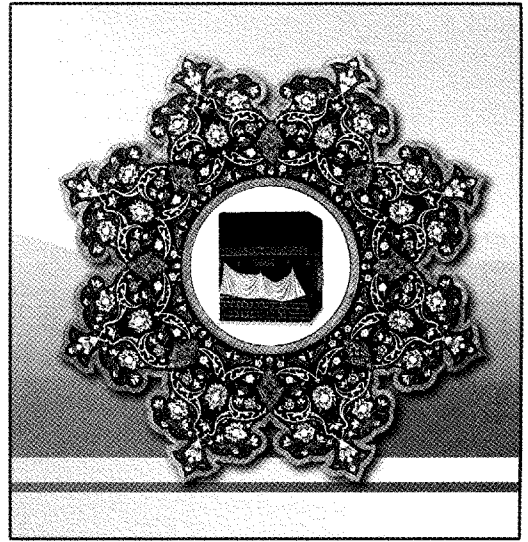
## مقدمه

سیاحت‌نامهٔ اولیا چلبی، مهم‌ترین و مفصل‌ترین سفرنامه‌ای است که در دورهٔ عثمانی، در نیمهٔ دوم قرن یازدهم هجری نوشته شده و دربردارندهٔ خاطرات سفر نویسنده از سرزمین‌های وسیعی است که آن زمان در اختیار دولت عثمانی و گاه خارج از سلطهٔ آن دولت بوده است.

این اثر ارزشمند، بارها به ترکی عثمانی و لاتین چاپ گردیده<sup>۱</sup> و در دوران ما هم، از سوی انتشارات yky (انتشارات بانک یاپوکردی)، در دست نشر می‌باشد که تاکنون هشت مجلد آن از چاپ خارج شده است.

بخش کوتاهی از این سفرنامه، که مربوط به تبریز و شهرهای اطراف آن است و مربوط به سال ۱۰۵۰ می‌باشد، توسط مرحوم حاج حسین نخجوانی ترجمه و به فارسی منتشر شده است (تبریز، ۱۳۳۸ ش، ۴۱ صص). و ما تا آنجا که می‌دانیم، اطلاع و متن بیشتری از این دایرة المعارف شگفت، که به نوعی می‌توان آن را با «سفرنامه شاردن» مقایسه کرد، در فارسی ارائه نکرده‌اند. مطالعهٔ همان بخش، که مربوط به شهرهای مختلف آذربایجان؛ از جمله مراغه، تبریز و... است، نشان می‌دهد که این اثر تا چه اندازه اهمیت دارد.

در اینجا ابتدا اشاره‌ای به زندگی وی کرده،



# گزارش سفر اولیا چلبی به حرمین شریفین

مقدمه و ترجمه از: رسول جعفریان

سپس به پژوهش در باره او می‌پردازیم و در آخر گزارشی فشرده از سفر وی به مدینه و مکه ارائه خواهیم کرد.

در مقدمه، از منابع گوناگون، به‌ویژه برخی از سایت‌های ترکی استفاده کرده‌ایم، اما گزارش سفرنامه، از ترجمه عربی بخش حجاز آن است که با عنوان «الرحلة الحجازیه» به وسیله استاد دکتر الصمصافی احمد المرسی، از ترکی به عربی در آمده است؛ (چاپ دارالآفاق العربیه، قاهره، ۱۹۹۹).

وی حواشی سودمندی بر کتاب زده، اما به نظر می‌رسد متن آن دقت لازم را ندارد. اولیا چلبی (۱۰۲۰ - ۱۰۹۴) در دهم محرم سال ۱۰۲۰ هجری در اونقپانی در شهر استانبول به دنیا آمد. همانجا به مدرسه رفت و خط، تذهیب و نقاشی را از پدرش درویش محمد ظلّی، فراگرفت. پدر او جواهرچی قصر بود و از این جهت فردی محترم به شمار می‌آمد. نیای اعلای ایشان به احمد یسوی، صوفی مشهور می‌رسد. عنوان درویش برای پدر او هم نشان آن است که همچنان علایق تصوّف در آنان باقی مانده است. با این حال، خاندان او، چهره‌های برجسته‌ای در دولت عثمانی بودند و طبعاً این وضعیت روی سرنوشت اولیا چلبی هم مؤثر بوده است.

افندی علاوه بر دروس مدرسی، قرآن را حفظ کرد و به همین جهت لقب حافظ به دادند.

در سال ۱۰۴۵، در شب قدر، در مسجد ایاصوفیه، در حضور سلطان مراد عثمانی قرآن خواند که مورد تشویق وی قرار گرفت. سلطان از او خواست تا مصاحبش باشد؛ یعنی در مجموعه دربار قرار گرفت.

چلبی، افزون بر دروس رسمی، مطالعاتی در موسیقی و شعر نیز داشت و پس از آن که مورد تشویق سلطان قرار گرفت، برای تحصیل به اندرون کاخ عثمانی رفت. در آنجا با عربی و فارسی آشنا شد. بخشی از گلستان سعدی و مثنوی ملاّی رومی را حفظ کرد که گاه به عبارات آنها هم در سیاحتنامه خود استناد می‌کند. زمانی که وی در اندرون بود، بیست سال داشت و مطالب زیادی فراگرفته، اشعار و قصاید فراوانی در حفظ داشت. این دوره چهار سال طول کشید.

با حمایت دایی‌اش، ملک احمد پاشا، که از مقرّبان سلطان مراد بود، در درون دربار

شغلی به دست آورد. در واقع خود وی خواست تا به سپاه بپیوندد و سلطان هم با او موافقت کرد.

به نظر می‌رسد که اولیا از همان زمان سیاحت را دوست می‌داشت و به دلیل آن‌که از پدر و دوستان پدرش مطالبی در بارهٔ بلاد مختلف شنیده بود، هوس سیاحت در سر داشت. در واقع، پدر وی که به کارهای هنری در صفحات برنجی مشغول بود، خودش در جنگ زیگت‌وار شرکت کرده بود و اولیا، داستان زندگی دوستان پدرش را از زبان آنان، که با پدرش رفت و آمد داشتند، می‌شنید. شنیدن این داستان‌ها، هوس سیاحت را در او تقویت می‌کرد. وی بیست ساله بود که سفرش را از استانبول آغاز کرد و هرآنچه را که در آنجا دیده بود، ثبت کرد. او شبی پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید. وقتی خواست دست آن حضرت را ببوسد، رفت تا بگوید «شفاعت» یا رسول الله، از لرزش گفت: «سیاحت» یا رسول الله. پس از آن‌که خوابش را برای برخی از معبران گفت، آنان تأکید کردند که او اهل سیاحت خواهد شد. وی کارش را با این داستان آغاز کرد. این نکته‌ای است که خود او در سیاحتنامه‌اش آورده، گرچه قدری متفاوت با این حکایت است.

اولیا در سال ۱۰۵۰/۱۶۴۰، پس از گردش و دیدار از استانبول و نگارش آنچه در این گردش به دست آورده بود، به بورسا و طرابوزان رفت و در کریمه، نزد بهادرخان گرای رفت. سپس همراه برجستگانی از دولت، به نقاط مختلفی سفر کرد. در جریان جنگ‌ها، نامه رسان میان پاشاهان بود و کار برید و الاغ می‌کرد. سفر او به ایران هم در همین چهارچوب بود که طی آن، آگاهی‌های دقیقی را از آذربایجان و شهرهای مختلف آن ثبت کرد.

در سال ۱۶۴۵، در جریان جنگی که منجر به تصرف «یانیا» شد، در خدمت یوسف پاشا بود؛ چنان‌که در سال ۱۶۴۶ در ارزروم حسابدار دفتر محمدپاشا بود. از آنجا به آذربایجان و گرجستان رفت.

در سال ۱۶۴۸ از استانبول با مصطفی پاشا به شام رفت و سه سال در آنجا ماند و سپس بازگشت. بعد از سال ۱۶۵۱ سفر خود را به بخش اروپایی تحت سلطهٔ عثمانی آغاز کرد و مدتها در صوفیه ماند.

میان سال‌های ۱۶۶۷ - ۱۶۷۸ در اطریش، آلبانی، تسلیا، کاندیه، گومولجینه (از بلغارستان)

و سلاتیک بود.

اولیا چلبی تمامی آناتولی، خاورمیانه، قفقاز، سودان، صحرای عرب تا شمال حبشه، روم اروپایی، آلبانی، رومانی، مجارستان، وین، آلمان، هلند، بوسنی و هرزگوین، دالماسیا، جنوب روسیه و تمامی مناطق عرب راگشت و آنچه را دید، نوشت. وی در سال ۱۶۸۲ در استانبول درگذشت. امروزه کسی از محل دفن او آگاهی ندارد.

سیاحتنامه وی، حاصل این اسفار و بزرگترین مجموعه سفرنامه‌ای ترکی است که تاکنون همه یا بخش‌هایی از آن به ده زبان برگردان شده است.

مهم‌ترین نسخه خطی برجای مانده از او، در چهار جلد، در موزه توپقاپی سرای، در قسمت «روان» به شماره ۱۴۵۷ نگهداری می‌شود. یک نسخه هم به خط مؤلف وجود دارد (و پذیرفته شده که از خود چلبی است) و آن در توپقاپی سرای به شماره ۳۰۴، در قسمت «بغداد» نگهداری می‌شود. پایان نامه‌ای در سال ۱۹۹۴ در باره این نسخه از سفرنامه، نوشته شده است.

پژوهش بسیاری در باره سیاحتنامه اولیا چلبی در زبان‌های مختلف به ویژه توسط اروپایی‌ها نوشته شده است. سمیناری هم در هشتم نوامبر ۲۰۰۱ در دانشگاه مدیترانه شرقی، در باره این کتاب برگزار شد که نشانی اینترنتی آن سمینار چنین است: [ [www.emu.ed.tr](http://www.emu.ed.tr) ]  
عناوین مقالات ارائه شده در این سمینار عبارت است از:

بازارهای آناتولی، ساختار سربازی در قرن هفدهم در کریمه، اولیا چلبی یک مورخ جنگ، منابع و محتوای سیاحتنامه، جزیره رودوس؛ سیاحتنامه به زبان گفتاری نه نوشتاری، یک کلیسای یهودی استانبول از نگاه چلبی، نام‌های اماکن در باکو در سیاحتنامه، جلالیان و اوپاشان در آناتولی در سیاحتنامه، بخش‌های منظوم سیاحتنامه، سلطان حسین بایقرا در سیاحتنامه، نان در مجلدات اول تا پنجم سیاحتنامه در آناتولی، حمام‌نامه در سیاحتنامه، راه‌های حج و حج‌گزاری در سیاحتنامه، دفاتر سجلی در سیاحتنامه از شهرهای آناتولی، وصف قیافه‌های اروپایی در سیاحتنامه، واژه اوغوز (ترک‌های اولیه) در سیاحتنامه، چلبی یک استاد اسلوب و طرح، یک معجم ترکی در سیاحتنامه و تصویر دربند آذربایجان در سیاحتنامه.

اینها عناوین برگزیده‌ای بود از این سمینار بین‌المللی، که می‌تواند تصویری از آنچه در این کتاب مهم و مفصل وجود دارد، به ما ارائه کند.



علاوه بر این، کارهای پژوهشی دیگری نیز در بارهٔ این سیاحتنامه انجام شده است. برای نمونه، دکتر سامی بایبال، در دانشکده الهیات سلجوق، تحقیقی با عنوان «اوضاع اجانب (غیر مسلمانان) ساکن آناتولی در سیاحتنامه چلبی» نوشته است.

اکنون مهم‌ترین پرسش این است که آیا آنچه را که وی نوشته، بر اساس واقعیت است یا خیر. به سخن دیگر، آیا وی خیال‌پردازی کرده یا واقعیت‌ها را نوشته است؟ باید توجه داشت که وی در اواخر دورهٔ توقف عثمانی در فتوحات زندگی می‌کرده است؛ زمانی که کوپرلی‌ها صدر اعظم بودند و سلطان چندان توان تصمیم‌گیری نداشت. این زمان، دوران سلطان مراد بود که بیشتر سرگرم مسائل داخلی بود و جبههٔ اروپایی هم ساکت شده بود. در بخش آناتولی، عصیان جلالی‌ها وجود داشت و خود استانبول نیز گهگاه از سوی ینی‌چری یا برجستگان دربار عثمانی (سارای) تهدید می‌شد. این روزگاری است که چلبی گردش کرده و می‌بایست نوشته‌های او را با توجه به این اوضاع، مورد بررسی قرار داد. اگر چلبی در نقل برخی از مطالب، خیال‌پردازی و یا بزرگ‌نمایی کرده، باید توجه داشت که همین دورهٔ توقف، روی او تأثیر گذاشته است.

علاقهٔ شخصی چلبی چنان بود که در بارهٔ هر چیز، به دنبال دانش بی‌اندازه بود و تا آخر کار می‌رفت و حتی به خیال‌بافی هم می‌افتاد. وی مطیع فرهنگ خودی بود و در بارهٔ فرهنگش اعتماد به نفس کافی داشت و با همین اعتماد بود که نزد اجانب و خارجی‌ها می‌رفت و کارهای آنان را ثبت می‌کرد و در ضمن موضع مسلط خود را داشت. وی به کلیساها می‌رفت و متون مسیحیان را رونویسی می‌کرد. حتی در خانه‌اش برای آن دسته افراد، شراب و مخدرات آماده می‌کرد و دوستی‌اش را با آنان دوام می‌بخشید. وی برای این‌گونه برخوردها که با آن دسته از افراد داشت، باید تحمّل زیادی می‌کرد. اخبار غیبی، رؤیاهای شگفت، ستایش از خود یا نقل عجایب و غرایب را برای آن نوشته است تا خواننده را به خود جلب کند. طنز در این کتاب جایگاه بالایی دارد و روح کتاب بر این اساس است.

به هر حال، همین مسائل سبب شده است که در بارهٔ ارزش این کتاب به عنوان یک منبع، فراوان بحث شود و نکتهٔ دیگری که باید بدان توجه داشت این است که ادبیات آن کتاب، ادبیات نوشتاری نیست، بلکه حالت گفتاری دارد.

نخستین بار یک ربع قرن بعد از وی بود که هامر مورخ، او را کشف کرد و تا امروز نام

وی در جهان باقی است؛ زیرا قلم او سرشار از زندگی و حیات بود و آنجا که توضیح بیشتر می‌داد، از سر همین احساس او به زندگی بود و با نیت خوب انجام می‌داد. در لابلای مطالب، گاه به طنزگویی افتاده و گهگاه کلمات ترکی را با لهجه ترکی بیان کرده که خود زبان آن اثر را شیرین کرده است.

چلبی، مانند شعرا از زبان دشوار استفاده نکرده، بلکه مطالبش را به همان زبان عامیانه نوشته است. در این سیاحتنامه، معلومات فراوانی در تاریخ و جغرافیا می‌توان به دست آورد، اما مهم‌ترین چیز، بیان ذهنیت آن روز عثمانی، به خصوص نسبت به کشورهای خارجی است که به طور کامل برای ما تصویر کرده است. وی به درون مدارس رفته و به وصف آنها پرداخته است. از علما به گونه‌ای سخن می‌گوید، که اکنون ما می‌توانیم سطح علمای و مدارس آنان را دریابیم.

کتاب اولیا چلبی، در میان ترکها، به جد جا افتاده و به آن استناد می‌شود؛ مثلاً مردم شهر بدلیس به استناد سخن اولیا چلبی که می‌گوید «کتاب بوریان از بدلیس است»، چنین ادعا می‌کنند که بنا به گفته چلبی، این کتاب متعلق به ما بوده است. همین‌طور اقوامی مانند علویان، بوسنیایی‌ها، کردها و... وجود و وضعیت و ویژگی‌های تاریخی‌شان را در آن دوره، با استناد به این کتاب بیان می‌کنند و نام بسیاری از مدارس را از روی این کتاب می‌شناسند.

حیاتی دوله، دانشمند لغت شناس ترک، مقاله‌ای مفصل در باره سیاحتنامه نگاشته است که به وسیله مؤسسه زبان ترکی در سال ۱۹۹۵ تحت عنوان «ترکی میانه عثمانی (قرن هفدهم)، ترکی اوغوزی غربی از دید سیاحتنامه چلبی» چاپ شده است.

کارهای جزئی تری هم روی سیاحتنامه شده است؛ «زندگی و استانبول در سیاحتنامه اولیا چلبی»، «ترکهای بلغارستان در سیاحتنامه» و «تاریخ بوسنی و هرزگوین و سیاحتنامه اولیا چلبی» از جمله آن تحقیقات است.

اطلاعاتی در سیاحتنامه هست که در هیچ منبع دیگری موجود نیست و همین امر، ضمن این‌که ارزش منبعی به این کتاب می‌دهد، عاملی برای تردید در برخی از مطالب آن نیز هست؛ مثلاً آگاهی‌هایی در باره دده سلطان، از رهبران بکتاشیه آورده است که علویان ترکیه، تنها با استناد به این کتاب از وجود او خبر دارند.

سیاحتنامه اولیا چلبی به کارهای داستانی برای بچه‌ها و حتی فیلم‌های کارتنی در تلویزیون



نیز راه یافته است. شگفتی‌های موجود در این سیاحتنامه، مانند وصف او از سردی هوا در این‌که گربه از دیوار پرید و در وسط هوا یخ زد، نشانگر وجود فضای خیال پردازانه در این اثر است.

به هر حال، این اثر منبع آثار تاریخی فراوانی است و بر آن اعتماد زیادی شده است. و آخرین نکته آن‌که، در ترکی، کسی را که زیاد سفر می‌کند، به اولیا چلبی تشبیه می‌کنند. اما فهرست کلی کتاب سفرنامه:

مجلد نخست، در باره استانبول، تاریخچه و فتح و توسعه و اقدامات بایزید دوم و چهره‌های برجسته دوران سلطان سلیمان قانونی و وقایع روزگار سلیم دوم و محمد سوم تا دوران محمد چهارم (۱۱۰۴ هجری).

مجلد دوم، شرح سفر وی به بورسا است که از سال ۱۰۵۰ آغاز کرده و وصف دقیقی از اماکن تاریخی آنجا به دست داده است. سپس بازگشت به استانبول و سفر به بلاد شرقی؛ از جمله برخی از شهرهای ایران، آنگاه به گرجستان و تفلیس و در نهایت منازل میان استانبول تا شام، زمانی که به سال ۱۰۵۸ به شام رفته است.

مجلد سوم، سفر از شام به صیدا و وصف دقیق تمامی مناطق طول راه است؛ وصف شهرهای فلسطین و بازگشت به شام. از آنجا به رها و سپس دیاربکر و برخی دیگر از شهرهای شرق ترکیه می‌رود. او در جلد، او از وضعیت دولت عثمانی در روزگار سلطان محمد چهارم به تفصیل سخن گفته است. پس از آن، از سفرش به بالکان (در سال ۱۰۶۲) و وصف شهرهای آن نواحی و سرانجام بازگشت به استانبول (در سال ۱۰۶۳) و رفتنش به وان (در سال ۱۰۶۵)، در شرق ترکیه می‌نویسد.

مجلد چهارم، گزارش سفرش به وان و از آنجا به ایران و کردستان است و آنگاه شهرهای مختلف این ناحیه و نیز وضعیت زندگی مردم را توصیف می‌کند. از خوراک، پوشاک و... تا بازگشتش به استانبول نیز می‌نویسد.

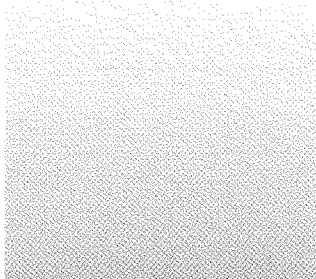
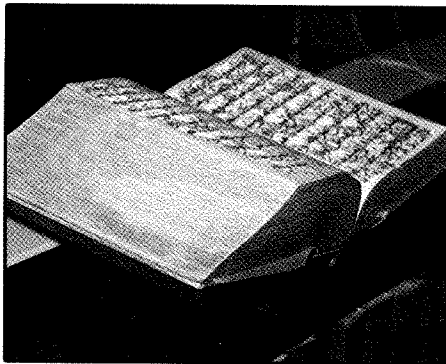
مجلد پنجم، در ادامه سفر به وان و بدلیس، تا بازگشت به استانبول، در سال ۱۰۶۶ و سپس سفر به حدود روسیه و بیان مسائلی است که در این سفر رخ داده است. پس از آن، سفر به بغداد یا جبل اسود، در سال ۱۰۷۰ و شرح چرایی شورش افلاق بر ضد عثمانی و نیز شرح وضعیت بوسنی و هرزگوین و قلعه‌های موجود در آن نواحی است.

مجلد ششم، در بارهٔ سفرش به مجارستان و آلمان و سوئد و دیگر بلاد اروپایی (در سال ۱۰۷۰) است. وی شرح حال تفصیلی افرادی را که در این سفر با او بوده‌اند آورده است. در این بخش، وی وصف دقیقی از نواحی مختلف مجارستان دارد.

مجلد هفتم، ادامهٔ سفر اروپایی اوست، که شرحی از جزیرهٔ بلاتین بر حسب اطلاعاتی که از منابع اروپایی گرفته، به دست داده است. پس از آن، شرحی از جنگ میان سپاه عثمانی با سپاه کفر در نزدیکی رودخانه رابه و دیگر نبردها آورده است. در این بخش نیز گزارشی مفصلی از وضعیت شهرهای طول مسیر ارائه کرده، آنگاه به بحث در مورد داغستان و بخارا و خراسان ایران پرداخته و شهرهایی را که در مسیر بازگشت او به استانبول (در سال ۱۰۷۷) بوده، وصف کرده است.

مجلد هشتم، در شرح سفرش با خان کریمه است؛ سپس از رفتش به ادرنه می‌نویسد و آنگاه بحث از رومانی و در نهایت سفرش (در سال ۱۰۷۸) به آلبانی و دیگر بلاد اروپایی است. او در این جا باز هم از بازگشت خود به استانبول سخن گفته و از آنجا عازم مناطق آناتولی شده است. در همین بخش است که او از سفر حجش در سال ۱۰۸۱ یاد کرده، هرچند تفصیل مطلب را در مجلد نهم آورده است.

مجلد نهم و دهم، گزارش تفصیلی سفر وی به حجاز و سپس مصر و سودان است.<sup>۲</sup>





## سفرنامه حج چلبی

اولیا چلبی با اجازه پدرش و نیز جسارت خود، به همراه سه دوست و هشت غلام از محرم سال ۱۰۸۱ تا سال ۱۰۸۲ به سفر حج رفته و این سفر در شصت سالگی وی بوده است. چلبی شرحی از چگونگی حرکت محمل استانبول و آداب و رسوم خاص آن و نیز رخدادهای هنگام حرکت با حضور سلطان و صدر اعظم و شیخ الاسلام به دست داده که خواندنی است. با این حال خود او از مسیر اصلی صرّه همایون حرکت نکرده و مسیر دیگری را که بسیار طولانی بوده، برگزیده است. او از استانبول تا ادنا، از آنجا تا مرعش، عنتاب، حلب، بیروت و سپس به قدس رفته است. پیش از پیوستن به کاروان حج، مسجد الأقصی و دیگر جاهای مقدس را زیارت کرده است. زمانی که اولیا در قدس بود، محمد چهارم که سلطان وقت عثمانی بود، به حرموش پاشا، حاکم عثمانی در قدس مکتوبی فرستاد و به او گفت: کاروان شام حج امسال می‌بایست ده روز زودتر حرکت کند. این دستور به کاروان حج مصر نیز داده شد. اولیا که بنا داشت همراه کاروان حج مصر برود، به آن نرسید و تصمیم گرفت به همراه کاروان شام راهی مکه شود. پس از عید فطر، وی به شام رفت. او و دوستانش، از طرف حسین پاشا مورد استقبال قرار گرفتند. حسین پاشا نیازهای آنان را برای مسیر شام تا مکه از شتر و غیره تأمین کرد.

وی سفرنامه حج خود را از شام و از بیستم شوال ۱۰۸۱ آغاز کرده و همان ابتدا اشاره می‌کند که در همین روز دو هزار نفر از حجاج ایرانی به کاروان شام پیوستند و از هر حاج ایرانی پانزده سکه طلا گرفتند که یک کمک بسیار زیادی در آن وقت بود.

«کاروان ما با یک جشن بسیار بزرگ از شام خارج شد، احتفالی که تاکنون مانند آن دیده نشده بود. پس از آن به مقدار یک ساعت میان باغ‌ها و بستان‌ها گذر کرده، به قصر کوچک احمد پاشا رسید.» این آغاز سفر است.

به نظر می‌رسد چلبی این راه پر خطر را تنها برای انجام فریضه حج طی نکرده است. وی به وصف منازل حج نمی‌پردازد، بلکه در توصیف همه مسیر می‌نویسد. پس از انجام سفر حج، همراه کاروان مصر به قاهره می‌رود و به این ترتیب، سفرنامه مصرش، پس از سفر حجاز او قرار دارد که در جلد نهم سیاحتنامه وی درج شده است. بعد از آن هم مدت زیادی در سودان و حبشه ماند و باقی مانده سیاحتنامه خود را، که در مجلد دهم آمده، در آنجا نوشت.

چلبی آنچه را که در پیش چشمانش بوده و مشاهده کرده و شنیده، با بی‌طرفی نوشته است. او حتی تصوّرات خویش را نیز به قلم می‌آورد. بخش اول مطالب وی در بارهٔ حجاز، بیشتر حالت جغرافیایی دارد، اما بخش دوم آن بیشتر شبیه یک قصه و شرح حال نگاری است و خصوصیت سیاحتنامه‌ای آن بیشتر است.

وی شرح حال تعداد زیادی از چهره‌های قرن هفدهم را در اختیار ما می‌گذارد. به اعتقاد برخی، سفرنامهٔ اولیا چلبی از مکه و مدینه، مفصل‌ترین نوشته‌ای است که در این باره از قرن هفدهم میلادی برجای مانده است.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد او هم مانند ابن بطوطه و ابن جبیر، تدوین نهایی سیاحتنامه را پس از سفر انجام داده، گرچه برخی بخش‌ها را همان لحظه نوشته است. البته نوشته‌ها همه از خود اوست، نه کس دیگر و به همین دلیل زبانی روان و مردمی دارد. در این کتاب، از هنر تصویرگری قصه‌ای استفاده شده است. وی در این وصف‌ها گاه از منابعی استفاده کرده که از برخی نام برده و از برخی دیگر نام نمی‌برد. در این باره تحقیقاتی هم صورت گرفته است. بسا در بارهٔ هر شهر، از بزرگان یا استادانی یا حتی منابع رسمی اطلاعاتی گرفته باشد. در سیاحتنامه شاهدیم که حاکمان شهر معمولاً از وی استقبال گرمی صورت گرفته و او را میزبانی کرده‌اند.

وی در سیاحتنامهٔ خود از اشعار فارسی، ترکی و عربی استفاده کرده است. گفتنی است چلبی ادیب نبود تا زندگی‌نامهٔ شخصی خود را با این ملاحظه بنویسد.

مهم‌ترین ویژگی این کتاب، ثبت عقاید عامیانه است. وی هرآنچه را از مردم در بارهٔ جایی می‌شنیده، ثبت می‌کرده است. این باور، بسا که در طول زمان به هر دلیل از میان رفته باشد. در بارهٔ سفر حج او هم، چنین است.

همان‌گونه که اشاره شد، متن حاضر یک گزارش منتخب می‌باشد، بنابراین کوتاه شده است. بخش نخست آن در بارهٔ مدینه و بخش دومش در مورد مکه خواهد بود.

### رسیدن به مدینه

پس از عبور از کوه‌هایی که از شام تا مدینه امتداد داشت و لخت و عاری از اشجار و باغات بود، به وادی خازن رسیدیم که به آن وادی وداع و وادی استقبال هم گفته می‌شود. تمام شخصیت‌های مدینه و برجستگان و مطوفین و مرشدین به استقبال موکب آمده



بودند، در حالی که همگی لباس سفید به تن داشتند و صورتهایشان نورانی بود و به چشمهایشان سرمه کشیده بودند و در صدایشان رقت و شیرینی بود و نشانه‌های صحت در وجودشان آشکار. آنان هلهله می‌کشیدند و خوشحال بودند و هدایایی با خود داشتند. در آنجا دو ساعت ماندیم، آن هم در میان جمعیتی که به استقبال آمده بودند. اکنون فقط یک روز به حلول ماه ذی‌حجه مانده است. برای این‌که به عرفات برسیم که روز دهم ذی‌حجه است!<sup>۴</sup> اصلاً نمی‌توانم از کاروان جدا شوم و باید همراه با آن شب و روز حرکت کنم. محمل از منزل مزیرب تا اینجا هیچ توقفی که بارها را زمین بگذارند نداشته است.

مسافت میان شام و مدینه، شامل ۲۴ مرحله است که ۳۵۰ ساعت وقت می‌گیرد. این وقتی است که حرکت با شتر باشد. اما اگر راه هموارتر و آب و غذا فراهم بود، ممکن بود که این راه را با ۱۰۰ ساعت آمد، آن هم با اسب و قاطر. اما چون راه غیر از این است، قافله‌ها باید از شتر استفاده کنند. راه رفتن با شتر با راه رفتن پیاده فرقی ندارد. بنابراین، اگر سلاطین همت کرده، راه‌های ریسی و سلطانی، از شام به مدینه درست می‌کردند، شتران و چهارپایان به این مصایب که اکنون دچار شده و هلاک می‌شوند، گرفتار نمی‌آمدند و آمدن با اسب و قاطر سریعتر و در وقتی کمتر ممکن بود. خداوند متعال در شتر قوت و صبر و تحملی داده که اینچنین حرکت می‌کند، حتی در وقتی که خواب است.

قافله به سرعت حرکت کرد و ما بعد از یک ساعت، بر بالای یک بلندی رسیدیم، چشمان به باغ‌های مدینه و گنبد مسجد نبوی افتاد. وقتی جمعیت چشمشان به گنبد افتاد، در حالی که سوار بودند یا افسار شتر را داشتند، صورتشان را به طرف مدینه گردانده، می‌گفتند: «الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ». همان لحظه، همزمان، شترها و اسب‌ها و الاغ‌ها هم به صدا درآمدند و صیحه می‌کشیدند. در این هنگام، سرعت برای رسیدن به شهر بیشتر شد.

وقتی نزدیک مدینه رسیدیم، دیگر صحرا تمام شد و به زمین‌های سبز و نشان از آدمی رسیدیم. مردم مدینه از مرد و زن و کوچک و بزرگ به استقبال آمدند و کودکان در حالی که کیسه‌های خرما به حجاج عرضه می‌کردند، می‌گفتند: «حَمْدًا عَلَى السَّلَامَةِ يَا حَاجَ زِيَارَةَ مَقْبُولَةَ وَ حَيْجَ مَبْرُورَةَ». حجاج هم به آنان پاسخ می‌دادند: «شُكْرًا لِلَّهِ.. لَقَدْ قَدِمْنَا إِلَى أَعْتَابِ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا، الَّذِي هُوَ رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ».

دختران کوچک هم سرودهای دینی می‌خواندند و حجاج را همراهی می‌کردند تا به

دروازه شهر مدینه وارد شدند. مرحلهٔ اخیر در مدت پنج ساعت طی شد. رئیس محمل شام، حسین پاشا بود که با عظمت و فخر وارد شهر شد؛ آن گونه که رؤسای محمل‌های پیشین؛ مانند سنان پاشا، رضوان پاشا (و) طاوشان سلیمان پاشا این چنین وارد شهر نشده بودند. در آن زمان بود که اهالی برای استقبال در اطراف خیابان‌ها ایستاده، قربانی می‌کردند. زنان مدینه هم در لابلای دیوارها، در حالی که لباس‌های حریر به تن داشتند، ایستاده بودند و هزمان با دیدن موکب پاشا، پاهای خود را بر زمین می‌کوبیدند؛ به طوری که صدای آن همه جا را پر کرده و زمین زیر گام‌هایشان به لرزه درآمده بود.

حسین پاشا آخرین نفر بود که با عظمت تمام وارد شده، از میان جمعیت عبور کرد؛ در حالی که بالاپوشی از سمور داشت و عمامه‌ای سلیمی - منسوب به سلطان سلیم - بر سر، و نیروهایی با لباس نظامی در اطرافش بودند. به دنبال آن دسته، موزیک و طبال‌ها آمدند، در حالی که می‌نواختند و بر طبل می‌زدند. حرکت او تا محل استقرارش ادامه یافت. اینجا بود که هفتاد تا هشتاد توپ از توپخانهٔ مدینه شلیک شد و این به معنای اجازهٔ ورود به شهر بود. وقتی قافله استقرار یافت، من بندهٔ خدا آماده برای زیارت شدم.

### جای‌های زیارت در خارج مدینه

از راه شام که وارد مدینه می‌شوی، در مدخل و ورودی، باغ عثمان است که درخت‌های فراوان و آب‌گوارا دارد و کنار آنجا مسجد ذی‌قلبتین است. شك نیست که اگر کسی آنجا نماز بگذارد و خشوع کامل داشته باشد، خداوند او را بدون عذاب و حساب داخل بهشت می‌کند. نزدیک آنجا چهار مسجد هست؛ یکی مسجد سلمان، دیگری مسجد عثمان و دیگری مسجد علی است [از مسجد چهارم یاد نمی‌کند].

در جنوب این مساجد، یک کوه کوچک هست که پیامبر خدا ﷺ در آنجا نماز خوانده و جای آن معین است. کوه عسیر یا جهنم هم نزدیک همان کوه است و در چهارطرفش باغ‌هایی هست، اما خود کوه خشک است. باغ‌های اینجا خیلی پر آب و پر ثمر است و لیمون و نارنج و دیگر میوه‌ها در آن‌ها هست.

اینجا باغ‌های دیگری هم در سر راه حجاج هست که در یکی از آن‌ها، وقت آمدن حجاج، معمولاً زنان به آنجا می‌آیند تا موکب حجاج را ببینند. من فقیر در آن‌ها گشتی زدم.



من بعد از آن سفر طولانی، برای رفع خستگی، در يك حمام عمومی غسل کرده، لباس‌های سفر را عوض کردم و به سمت قلعه مدینه رفتم<sup>۵</sup> در حالی که آیه کریمه: «...رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّ...» را می‌خواندم. از آنجا به سمت مسجد نبوی رفته، از باب السلام داخل شدم و این قسمت را سینه خیز رفتم تا به ضریح نبوی رسیدم. آنگاه روی زانو ایستاده گفتم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ» و سپس از خود بی‌خود شدم. وقتی به خود آمدم، با زحمت و به آرامی از وسط آن جمعیت برگشتم و به خیمه آمدم. در این وقت اعلام شد که محمل دو روز در مدینه خواهد ماند.

### اوصاف قلعه مدینه منوره

یثرب شهر کوچکی بود که بعد از هجرت پیغمبر ﷺ به آنجا، آباد گردید. یکی از مهم‌ترین رخدادهای مربوط به آن شهر، آن است که وقتی کفار خواستند بر قبر پیامبر ﷺ مسلط شده، آنجا را از بین ببرند، نورالدین زنکی، نه روزه خود را از شام به آنجا رساند و مدینه را از شر دشمن نجات داد و در اطراف آن قلعه‌ای ساخت. اما این قلعه به مرور زمان خراب شد تا این‌که سلطان سلیمان [قانونی ۹۰۰ - ۹۷۴] در خواب پیغمبر را دید که به او فرمود: بلغراد، بودین و رودس را فتح کن و با غنائم آن، قلعه‌ای در اطراف قدس شریف، و در اطراف شهر من، یثرب بنا کن. سلطان سلیمان هم چنین کرد.

شهر مدینه، يك مولویة القضاء<sup>۶</sup> بود که حقوق آن به پانصد آچه می‌رسید، اما به خاطر دوری مدینه (از استانبول) و عدم آبادی و سرسبزی، این دستور مورد اهمال قرار گرفته بود تا آن‌که سلطان محمد رابع فرمانی صادر کرد که بدون قضاء مکه و مدینه، هیچ قاضی در استانبول نخواهد بود و همین سبب شد تا مولویة حرمین شریفین، به مولویة استانبول پیوند خورد.

مردم مدینه، به حلم و نرمی و تسالم شهرت دارند.

در این زمان، برای هر یک از شیخ الاسلام، مشایخ حرم و معلمین، از صرة همایون، هزار سکه اختصاص یافت. برای طوایف مختلف هم، هر کدام دویست کیسه گندم، که از مصر آمده بود، اختصاص داده شد.

شیخ حرم با سپاهی که عددشان به پانصد نفر می‌رسد، امنیت آنجا را تأمین می‌کند. مدینه چند بخش دارد که زیر نظر این شهر است؛ ینبع دریا، ینبع برّ، حدیدیه، صفرا، دارالقری و فدک

و دیار خبیر. در قلعهٔ مدینه، هشتاد توپ، یک زندان و تعدادی سپاه و مهتر - گروه موسیقی - وجود دارد.

اما حدود قلعهٔ مدینه: در جنوب شهر یک دروازه است که دو طرف آن، دو برج دارد و بالای در نوشته شده است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ»، «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ \* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سبب قدم به سمت شمال، باب الحاج یا باب القبله است. دویست قدم بالاتر از آن، دری است که از آنجا تا وسط برج میانی چهارصد گام است. در سمت دیگر باب الشام است و در سمت دیگر باب البقیع. در جمع، محیط قلعه ۳۳۵۰ گام است و عرض دیوار شش ذراع و ارتفاع آن بیست ذراع است. در داخل قلعه، دو هزار خانهٔ مسکونی وجود دارد. به جز آنها، خانات و مدارس و تکایا و دارالحدیث و دارالقرآء و سیبیل است. داخل قلعه مسجدی - به جز مسجد نبوی - نیست، اما در بیرون نزدیک دیوار قلعه هست. تنها در هفت خانه، باغچه هست. به علاوه در داخل قلعه، چند انبار و جبه‌خانه و هفتاد - هشتاد خانهٔ کوچک هست. یک مسجد کوچک هم سلطان سلیمان ساخته که بسیار زیبا است. اما تنها در مسجد اعظم خطبه خوانده می‌شود.

در مدینه، نماز جمعه تنها در مسجد بزرگ (نبوی) خوانده می‌شود و به جز آن، در هیچ مسجدی نماز جمعه خوانده نمی‌شود. به همین خاطر، جمعیت زیادی در اینجا حاضر می‌شود. حاکمان در زمان‌های مختلف به این مسجد توجه کرده و از لحاظ معماری و هنری و تزیین آن، کارهای زیادی انجام داده‌اند.

اینجا، جایی است که وقتی پیامبر ﷺ آمد، شترش نزدیک خانهٔ ابو ایوب انصاری زانو زد و او خانه‌اش را به پیامبر خدا ﷺ داد. بعد پیامبر ﷺ دستور ساختن این مسجد را داد. خانه‌ای هم در جنب آن برای خود ساخت و پس از آن که رحلت کرد، جسم آن حضرت را در همان خانهٔ شریف دفن کردند.<sup>۷</sup>

یک شبی هم صحابه همگی خواب پیغمبر ﷺ را دیدند که در خواب به آنها فرمود: ای امت من... اگر شفاعت مرا می‌خواهید... من نیازی به طلا و نقره و قبه‌های مُطلا ندارم... اگر رضای مرا می‌خواهید مسجد را توسعه دهید و دیوار شهر را بسازید که حافظ من باشد از منکرین و مشرکین. این بود که صحابه نظرشان از مُطلا کردن و تزیین آنجا منصرف شده، به توسعهٔ مقام شریف پرداختند و عثمان مسجد را گسترش داد. بعد سیدنا علی و سپس ولید اموی



و بعد قایتبای و غوری و از آل عثمان، سلطان سلیمان و مراد سوم و احمد سوم و هر کدام اقدامات و اضافات تازه‌ای در آنجا انجام دادند.

[در اینجا اولیا چلبی به ارائه وصفی دقیق از داخل مسجد و حرم پرداخته از سنگفرش‌های بسیار زیبا، فواصل میان درها، مخزن روغن چراغ، منبر و محراب‌های متعدد در مسجد، فرش‌های گرانبها، شمع‌دان‌های طلا و نقره، تعداد ستون‌های مسجد، که سیصد عدد بوده، مژدنه‌ها، شیشه‌های ملون، که هنگام طلوع خورشید تصویر زیبایی از آن‌ها متصاعد می‌شده و... سخن گفته است. وی همانجا برخی از کتیبه‌های ترکی و قرآنی موجود در اطراف حرم نبوی را نیز نوشته است.]

من هم در یک لوحه‌ای، با خط جلی نوشتم: «سیاح عالم، اولیا روج چون فاتحه». و در برابر مقصوره، با خط خود نوشتم: «شفاعت یا رسول الله، اولیا، ۱۰۸۲». <sup>۸</sup> در مسجد نبوی هفت هزار قندیل برای روشنایی وجود دارد.

### روضه مطهر و قبر شریف نبوی

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.

آغاز کنیم در بیان سبب بنای مخزن سر الهی. وقتی آیت «...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در سال چهارم هجرت در حق اهل بیت مصطفی؛ یعنی در حق سیدنا علی و حسن و حسین و فاطمه الزهرا نازل شد. <sup>۹</sup>

چون ممکن است که در آینده، دشمنان متحد شده و آزاری به جسم مبارک رسول ﷺ بزنند، اهل بیت کرام و صحابه و دیگران، به ضرورت محافظت بر قبر، بنایی در اطراف آن ساخته‌اند. بعدها هارون الرشید بر این بنا افزود. زمانی که نورالدین شهید زنگی به حکومت رسید، همان وقت پاپ، در اسپانیا گفت که ما هر مقدار که لازم باشد کشته می‌دهیم و هزینه می‌کنیم و فدایی آماده می‌کنیم تا پنهانی به مدینه بروند و در آنجا، در انزوا زندگی کنند، اما نزدیک قبر محمد رفته، در آنجا تونلی زیر زمین حفر کنند تا جسد محمد (ﷺ) را سرقت کنیم و به روم بیاوریم.

پایای معلون بسیاری از زبان‌ها را می‌شناخت. در این وقت، بیست نفر آماده شده، از آنجا به مصر رفتند و آنجا سوار بر الاغ شده، همراه با حجاج به مدینه آمدند. در اینجا به زی

علما درآمد، ده نفر در نزدیک حرم شریف و ده نفر بیرون از مدینه ساکن شدند. آنها سه سال تلاش می‌کردند تا نفق بزنند. آنها خاک را در کیسه‌هایی کرده، از آنجا دور می‌کردند. در وقتی که به شش متری قبر رسیدند، نورالدین، پیغمبر ﷺ را به خواب دید که به او می‌فرمود: ای نورالدین، این ملعون‌ها می‌خواهند قبر مرا حفر کرده، جسد مرا ببرند. نورالدین برخاست و شش هزار سرباز برداشت و سه روز و سه شب مثل برق راه را پیمود. وقتی به مدینه رسید، از همه مردم دعوت کرد تا به آنها ولیمه بدهد. بعد پرسید: آیا از فقرای شهر کسی هست که در ولیمه حاضر نشده باشد؟ گفتند: بلی ده نفر هستند که همه‌اش در حال روزه و عبادت‌اند و سه سال است که در حجره‌ای در مدرسه باب الشفا زندگی می‌کنند و شغل شاغل آنان عبادت است. نورالدین گفت آنان را حاضر کنید. بعد کسانی را به جستجوی منازل آنها فرستاد و وسایل زیادی برای حفاری پیدا کردند. آنان زیر شکنجه زبان به اعتراف گشودند و ده نفر دیگر را هم گرفتند. آنها گفتند: ما از رهبانان اسپانیا هستیم. از زمانی که دین محمد آمده، آرامش از ما گرفته شده. اعراب، دیار ما را گرفتند و مقدس‌ترین بقاع ما را در تصرف خود درآوردند. ما در فکر انتقام افتاده و این راه را انتخاب کردیم تا جسد پیامبر شما را به روم ببریم و از این راه اندلس و افریقا و سوریا را بگیریم و عرب‌ها دوباره به صحرای خودشان برگردند. آنها گفتند یک ماه پیش هم باز پاپ به ما پیغام فرستاد که اگر بتوانید، جسد محمد را به روم بیاورید یا اسپانیا، که ما آن را کعبه کنیم و هر سال هزاران نفر از عرب و ترک برای زیارت آن بیایند و ما از هر کس یکصد قطعه طلا بگیریم. آن‌ها اظهار توبه و پشیمانی کرده و گفتند که مسلمان می‌شویم. اما نورالدین فریب آنها را نخورد و دستور داد همگی را کشتند تا هیچ یهودی و نصرانی جرأت نکند پای به زمین مکه و مدینه بگذارد.

### نورالدین و بنای مجدد روضه مطهر

نورالدین تعدادی از استادان معمار را از شام به مکه و مدینه آورد و از این دو شهر و نیز از شام و حلب مقدار زیادی سرب و آهن و غیره آورد. ابتدا دستور داد تا قبه‌ای را که روی قبر شریف بود برداشتنند. پس از آن، به فاصله بیست ذراع عقب‌تر از قبر رفته و در آنجا خندق‌هایی به عمق بیست ذراع و عرض ده ذراع کنند، سپس در چهار طرف قبر شریف، شبکه‌ای از آهن درست کردند؛ به طوری که گویی قبر شریف در یک صندوق آهنین قرار





گرفت. پس با سرب آن مشبك آهنین و خندق را پر کردند. در این وقت، در اطراف قبر شریف، دیوارهای از برنز ساخته شد. سپس باز از دیواری که عثمان گذاشته بود تا سمت باب جبریل و از آنجا تا درون مسجد، خندقی کنده، باز در آنجا هم شبکه‌ای آهنین قرار داده آنجا را مثل سدّ سکندر کردند. بعد هم در بالای قبر شریف یک مقصوره آهنی دور تا دور گذاشتند.

در اینجا عقاید دیگری هم هست که می‌گویند: آن‌هایی که قصد جسد مطهر را داشتند، از روافض بوده‌اند. اما این رأی از نظر تاریخی غلط است و هیچ سند و برهانی ندارد و این تدبیر از سوی کفار اسپانیا بود.

قبه حضرت پنجاه ذراع است و روی نوزده ستون قرار گرفته که اطراف آن‌ها را سرب ریخته و نقش و نگار از گل‌ها کشیده‌اند. در آنجا بوی بسیار خوشی به مشام می‌رسد و بالای آنجا نوشته شده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و نام سلطان قایتبای به چشم می‌خورد. مرقد سیده، فاطمه زهرا هم داخل همان مقصوره است.

وقتی بخواهی زیارت کنی، اول باید غسل کنی، لباس‌های تمیز بپوشی، خود را با بوی‌های خوش معطر سازی، با توجه قلبی به توسل و دعا پردازی، در حالی که تو در حضور حضرت مصطفی ﷺ هستی. در این وقت باید مطوّفی باشد که تو با راهنمایی او حرکت کنی. دست را بر سینه بگذار و نزدیک مقصوره که رسیدی، این آیت را بخوان که: «... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» و بعد بر محمد سلام بفرست: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» و بعد استغفار و توبه کن. بعد هم ابوبکر و عمر را سلام بفرست [اینجا مؤلف یک صفحه در فضایل و تاریخ زندگی دو خلیفه مطلب نوشته است].

ای زائر عزیز، در اینجا تو باید فاتحه برای اهل علم و عرفان بخوانی و به‌طور مخفی، به فقرا و مساکین صدقه بدهی. مبادا که صدقه دادن را عیان سازی که در غیر این صورت، فقرا همه چیز حتی لباس‌هایت را می‌برند و مزاحم تو می‌شوند.

در آنجا هفتصد خادم از طواشیه هستند که در حرم کار می‌کنند و سیصد کلید از طلا دارند. به‌جز این‌ها هزار خادم دیگر در مسجد کار می‌کنند. اگر اینان کسی را در حال دادن صدقه ببینند، ممکن است مشکلی برایش درست شود و کار به جای باریک برسد و خطرناک شود. در مدینه، تمامی مردم، از فقیر و غنی، منتظر آمدن حجاج هستند و هرچه به آن‌ها بتوان

داد، محل دارد و ثواب، اما بهتر، بلکه واجب است مخفیانه باشد.

من توانستم با ولی نعمت خودم، حسین پاشا داخل روضه مطهره شوم. ما لباس پاکیزه و حلال پوشیدیم و با خشوع و بهجت، صلوات بر محمد می فرستادیم. شیخ حرم آمد، در حالی که همراه او دوازده طواشیه بودند و بخور و عطریات همراه داشتند. ما هم هفت نفر بودیم. در را باز کردند و داخل شدیم. در وقت ورود می گفتند: دستور **يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ**؛ یعنی از فاطمه زهرا علیها السلام اجازه ورود می خواستند، چون باید از کنار او رد شده به سمت قبر شریف می رفتند.

حسین پاشا و من، هر دو، زمین را به قصد شفاعت بوسیدیم. بعد شروع به نظافت آنجا کردیم. بدین ترتیب پانزده نفر در داخل بودند. من خودم، گویی هوشیاری ام را از دست داده بودم و روحم از عشق در حال پرواز بود. هر لحظه به خودم مراجعه می کردم، به اطرافم می نگریستم، باز به قصد شفاعت رسول صلی الله علیه و آله متوسل می شدم. سه قندیل روشن شد. در میان قبه، قبری شریف بود که در صندوقی قرار داشت و روی آن پارچه ای از کسوه سبز کعبه کشیده شده بود.

در این مکان **پاك**، قطعات طلا و شمع دان های طلا و قنادیل مرصع و غیره چندان بود که چشم ندیده و به عقل بشر خطور نمی کرد و قیمتش را نمی شد تعیین نمود.

مسئولان و خدام، هر سال یکبار به اینجا می آیند تا آن را نظیف کرده، غبار را از روی این چیزها **پاك** کنند. ابوبکر و عمر هم زیر همین قبه هستند، اما فاطمه زهرا خارج از این قبه قرار دارد.

زمین آنجا سنگ فرش است و از بهترین سنگ ها؛ مانند

عقیق و فیروز و کریستال و غیره فرش شده است. اشیا و هدایا هم با زنجیر آویزان شده است. برخی از شمع‌دان‌های طلا که آنجا هست، به قد یک انسان طول دارد. من اکنون پنجاه سال دارم، اما وقتی جوان بودم، در خواب مشغول اذان بودم، دیدم که در حضور پیامبر ﷺ هستم و دو دست او را بوسیدم. حضرت به من بشارت داد: الشفاعة... الزيارة... السياحة... فاتحة. حال خدا را شاکرم که بشارت حبیب در حق من محقق گردید. از وقتی که ما از خیمه خودمان در قلعه مژیرب شام خارج شده‌ایم تا کنون، هفده روز است و در خلال این مدت من هفت بار قرآن را ختم کرده‌ام. در برخی از این دفعات، سورة والضحی و دیگری یاسین و سوم اخلاص را خواندم که آن‌ها را در اینجا تمام کردم. خداوند در محفل مؤذنین، در وقت ظهر، توفیق اتمام آخرین ختم را داد.

### ساختمان‌های موجود در قلعه مدینه

بیرون از باب‌الرحمه، مدرسه سیف‌الدین سلطان است، که روی در آن نوشته شده: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا...﴾ و زیر آن نوشته است که این بنا به دستور امیر سیف‌الدین چوپان<sup>۱</sup> و خاتون معظمه در سال ۷۲۴ ساخته شد. در کنار این مدرسه، و چسبیده به آن، مدرسه سلطان قایتبای است. در بیرون باب جبرئیل، مدرسه صوقوللی محمد پاشا (از صدر اعظم‌های عثمانی که پانزده سال سرکار بود) قرار دارد. در نزدیکی باب‌السلام، یک بنای وقف از سلطان محمد ثالث هست. و آن‌جا تمام و کمال ۱۱۸ مدرسه وجود دارد!

در داخل قلعه، چندین حمام و چندین خان - مسافرخانه - هست. راه‌های داخل قلعه بسیار نظیف است و دائماً روی آن‌ها آب پاشیده می‌شود. یک مدرسه برای بچه‌ها، هفت مرکز برای قراء، هفت محل برای حدیث، و هفتاد محل استقرار برای افراد غریب هست که برخی اوقاف هم دارد که با استفاده از آن‌ها غسل و شربت‌های محلی دیگر میان حجاج توزیع می‌شود. چند آب انبار هم هست که یکی از آنها بیست - سی پله دارد و آب از عین‌الزرقاء می‌آید و این از خیرات سلطان سلیمان است. روی اسبله - محل سبیل الله که آب در آنها هست - نوشته شده: ﴿...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ و بر برخی دیگر نوشته شده: ﴿عَيْنًا فِيهَا تُسْمَىٰ سُلَيْبِيًّا﴾.

اینجا، در مدینه، هیچ چیز عزیزتر از آب نیست و هر کسی بایستد و آب به مسجد رسول ﷺ برساند و حوضی برای آب بسازد، ثواب هزار حج خواهد داشت. چه بسیار سلاطینی که اینجا آمده‌اند اما نتوانسته‌اند در این باره خدمتی بکنند. اینجا برخی از حجاج فقط برای این که وضو بگیرند، باید ظرف آبی را به قیمت دو سکه بخرند تا با آن وضو بگیرند. در اینجا تجار، اشیایی را که از بلاد دور آورده‌اند، عرضه می‌کنند و اهالی هم کار تجاری می‌کنند. دروازه‌های مدینه در طول رجب و شعبان و رمضان، در همه شبها باز است و در مدینه، هزاران قندیل شب را روشن می‌کند، اما عید حقیقی این مردم وقتی است که حجاج می‌آیند. وقتی محمل شام و مصر با صره و سکه می‌رسد، اهالی بهترین لباس خود را می‌پوشند و حجاج را به خانه‌های خود دعوت می‌کنند و با آنان دوستی می‌کنند و آنان را به زیارت می‌برند و واضح است که از این راه سود زیادی می‌برند.

اما ضاحیه و اطراف مدینه هم مملو از باغ‌ها و قصرهاست. خانه‌هایی که در وسط باغ است فراوان. در مدینه، هفت محله وجود دارد که دو هزار خانه در آنهاست و دو طبقه. چوب‌هایی که در آنها به کار رفته از طریق سوئز از مصر به یمن آورده شده و از آنجا با شتر به مدینه آورده می‌شود. مردم مدینه از این چوب‌ها برای خود خانه می‌سازند. در اطراف مدینه، زمین‌های خشک سنگی هست که مثل یک خندق مدینه را محاصره کرده است.

...مسجدی هست<sup>۱۱</sup> که بالای محراب آن نوشته شده: «... وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ...»، یک ایوان خارجی دارد، اما داخل آن با سنگ ریزه فرش شده و دعا در آنجا مستجاب است؛ زیرا که مصطفی ﷺ در آنجا دعا کرده است. غرب این مسجد، مسجد ابوبکر است و یک صد قدم با مسجد النبی ﷺ فاصله دارد... (اینجا هم در اصل عبارت افتادگی دارد).

برخی از مدارس که تعدادش به ۴۶ می‌رسد، به صورت منزل درآمده است. شش مدرسه برای قراء، یازده مدرسه دار الحدیث، و بیست مدرسه برای اطفال هست. همه این مدارس از صره سنویه (سکه‌های اهدایی سالانه) استفاده می‌کنند و سهم معین دارند. خیراتی که برای شهر مدینه است، با هیچ شهری برابر نیست.

در ضاحیه مدینه یک حمام عمومی هم هست اما در طول روز کار نمی‌کند. نزدیک آن یک مدرسه خاصگیه هست که حجاج در آن می‌خوانند. چاه سیدنا علی هم در همین جاست. در آنجا چهار بنای بزرگ وجود دارد که یکی از آثار سلطان سلیمان است و این نزدیک



به حمام مراد سوم است. در آنجا از پول سلطان، شوربا و برنج و زرده و عاشورا<sup>۱۲</sup> میان فقرا تقسیم می‌شود. از این غذا به کسانی هم که داخل قلعه هستند؛ از فقیر و غنی و خادم و مخدوم داده می‌شود.

در ضاحیه مدینه، چهل میهمان سرا هست که عابرین سیبل از آن‌ها استفاده می‌کنند. مهم‌ترین آن‌ها میهمان‌سرای محمد پاشا است که در ایوان جامع امیرال قرار دارد. بالای آن هم کتیبه‌ای بود که من نتوانستم بخوانم. در بیرون باب مصر، سیبل آغا هست که روی محل ورودی آن نوشته شده: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ...» و زیر آن «خاصگی سلطان». همچنین سیبل آغا در السعاده هم آنجا است. کنار هر خان و مدرسه يك سیبل هست که آبش را از عین زرقا می‌آورند. هفت حوض هم هست. چاه‌های پراکنده دیگری هم هست. در آنجا حوالی يك صد مغازه هست که بیشتر آنها قهوه خانه و دکان قصابی و مطعم و عطاری و صرافی است.

وقتی حجاج به مدینه می‌آیند، مدینه مثل یک دریا می‌شود و همه جا پوشیده از آدم. سکنه اصلی مدینه، پیش از آمدن حجاج حوالی چهارده هزار نفرند. خوردنی‌های آنها همه از مصر می‌آید که آن از اوقاف سلیم در وقت فتح مصر است و از سلیمان و مراد سوم و سلطان احمد که اوقاف زیادی برای مدینه در مصر درست کرده‌اند. وقف دیشیسه<sup>۱۳</sup> از اوقاف مرادیه و محمدیه و خاصگیه به اینجا می‌آورند. از دیشیسه چهارده هزار و از گندم صد هزار کیسه، از مصر به مدینه می‌آورند و بر حسب فرمان سلطانی تقسیم می‌شود.

وقتی امین صره با قافله شام به مدینه می‌رسد، مبالغ اختصاص یافته که از مصر رسیده، که مقدار آن‌ها شصت و دو هزار سکه طلا است، نزد او حاضر می‌شود، به علاوه، آنچه از اوقاف دیگر می‌رسد و از شهرهای تازه فتح شده به مکه و مدینه اختصاص یافته، همه در حضور شیخ حرم و جمعیتی از مردم مدینه، میان صاحبان آنها تقسیم می‌شود. روز و شب زیر نور چراغ‌ها و بر طبق دفاتر سلطانی. اینها همه در میان شادی اهالی و هلله و دعا و ثنای آنان برای سلطان، توزیع می‌شود.

هوای مدینه، در غایت اعتدال و زیبایی است. زنان مدینه، غالباً لباس‌های حریر آبی می‌پوشند و کفش به پا دارند و روی آنها سرتا پا ازار مشکی بر می‌کنند و روی سرشان نقاب می‌گذارند که رنگ‌های آن بین سبز، قرمز و زرد است. اما رجال روی سرشان طایقه شامیه

می‌گذارند و بالای آن شال کشمیری و عمامه سفید و همه مردم مدینه از زن و مرد بر چشم خود سر مه می‌کشند.

باغ صوقوللی محمد پاشا و باغ شیخ الاسلام و دیگر باغات، انواع میوه‌های تازه دارد. در مدینه انواع مختلف خرما و نیز سیب و انگور و هلو و مشمش و لیمون و آلوچه، که گاه به اندازه سر انسان است، وجود دارد. انواع نارنج، لیمون ترش، درختان زیتون و انار و هندوانه و غیره هست. با این حال، منطقه مدینه، صخره‌ای است و مزارعش کم و حبوبات غالباً از مصر و طائف و حجاز می‌آید. در مدینه، یک گل قرمز هست که مانند آن در هیچ کجا نیست. گل‌های دیگری هم مانند سوسن و میخک و یاسمن و نرجس و بنفشه در آنجا هست و خرماي مدینه، بهتر از انواع مشابه آن از سایر بلاد است.

### زیارتگاه‌های بیرون قلعه مدینه

اولین جای زیارت، بقیع است، که در شرق قلعه مدینه قرار دارد. زائر باید نخست وضو بگیرد، سپس به طرف بقیع برود، در حالی که می‌خواند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ...» بعد «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» را بخواند.

دویست قدم پایین‌تر، قبر عثمان است. بعد بیاید به زیارت قبر ام‌سلمه. قبر حکم‌بن ابی‌العاص هم نزدیک عثمان است. ابوسعید خضری (کذا. خدري درست است) نزدیک قبر عباس است. جابر بن عبدالله نزدیک قبر عایشه است. قبر عبدالله بن جعفر، بعد امام زین‌العابدین که امام چهارم است؛ زیر قبه امام حسن است که امام حسن خود فرزند سیدنا علی است - رضی الله عنهم اجمعین -. کما این که عباس، عموی پیامبر ﷺ هم زیر این قبه است. همین‌طور امام محمد باقر و امام جعفر صادق.

عباس و امام حسن و امام محمد باقر و امام جعفر صادق، همگی در بقیع زیر یک قبه هشت ضلعی هستند و ما، سوره یاسین را برای همگی خواندیم.

در مقابل این بقعه طاهره، مسجد سیدنا علی است، که مسجد کوچکی است، بدون مناره. داخل این بقعه مرقد عقیل بن ابی طالب است، همین‌طور نافع. نزدیک آن مرقد مادر سیدنا علی است. نزدیک آنجا باز مرقد امام مالک است که نزدیک آن قبر واثق عباسی است و نزدیک آنجا ام‌صفیه!



آل بیت پیغمبر ﷺ همگی در بقیع و زیر قبه واحدی هستند، اما عایشه و امّ حبیبه و برخی از کنیزان آن حضرت، نزدیک قبر عایشه هستند. نزدیک قبر عایشه این تاریخ هست: «امر بتجدید هذا المرقد المبارك لحضرة الصديقة عایشة السلطان سلیمان شاه بن بایزید خان بن محمد خان خلد الله ملكه سنة ۹۵۰».

زیر همان قبه، قبر امّ کلثوم و رقیه دختران رسول ﷺ هم هست. همین طور زینب و امّ هانی. و نزدیک آنها سه نفر از کنیزان آن حضرت. نزدیک به آنجا قبر حلیمه سعیدیه و خواهر رضاعی آن حضرت سیده سلمه! و کنیز آن حضرت برکه هست که از پدرش به او رسید و دوران کودکی آن حضرت، از ایشان پرستاری می‌کرد و به او ام‌ایمن می‌گفتند و نزدیک قبر حلیمه مدفون است. مادر حضرت مصطفی ﷺ در مسیر مدینه به مکه وفات کرده، همانجا مدفون شد. برخی از کتاب‌های سیره موثق نوشته‌اند که حضرت در سال ششم، جنازه ایشان را به مدینه منوره منتقل کرده، زیر همان قبه‌ای که مادر رضاعی او در آنجاست، دفن کرد! ما برای آنها سوره نساء را تلاوت کردیم.

همچنین قبر ابراهیم پسر رسول ﷺ و مادرش در بقیع است.

اما از صحابه، شمار زیادی از آنان در بقیع مدفون هستند.

قبور برخی از علمای روم است که در این دیار مرده‌اند؛ مانند مصلح‌الدین افندی و سید ابراهیم مدنی هست که نزدیک قبر سیدنا عباس دفن شده‌اند. همین‌طور محمد افندی، مولانا سنان نهجی و...

## قبا

قریه‌ای است با باغات فراوان، که دویست منزل در آن هست و به عنوان زهتگاه اهل مدینه شناخته می‌شود. در آنجا مسجد قبا هست که خود حضرت رسول آن را مثل یک درّ یکتا ساخت. با هفت پله به آن می‌رسیم. در داخل آن نخلی هست که رسول با دو دست پاکش آن را غرس کرده است. یک درخت سدر هم آنجا هست. زیر این درخت یک چاه آب قرار دارد. در این مسجد تمامی دعاها مستجاب می‌شود. به جز محراب اصلی، محرابی هم در گوشه شمالی آن هست که به آن محراب مکشف می‌گویند و رسول در آنجا نماز می‌خوانده و از آنجا به سوی مکه، وطنش می‌نگریسته است. مسجد سیدنا علی در سمت قبه این مسجد

قرار دارد و گنجایش پنجاه نفر را دارد. در سمت قبله، پنجاه قدم آن طرف تر، مسجد سیده عایشه است. چاه اریس هم در کنار راه قرار دارد. هرکس چهل روز از آب این چاه بخورد، از همه بیماری‌ها شفا می‌یابد. خود من بعد از شکست اردل<sup>۱۴</sup> مرض خفقان گرفتم و از همین آب خورده، خوب شدم. باغات اطراف را از آب همین چاه، آبیاری می‌کنند.

باغ صوقوللی یکی از باغ‌های بسیار زیبای قبا است که قصرهایی در نهایت زیبایی و عظمت هم در آنجا هست.

زائر در این وقت باید برای دیدن دو نخلی که خود حضرت غرس کرده، برود و در آنجا دو رکعت نماز بخواند.

در باغ‌های مدینه، چاهی به نام چاه عروء بن زبیر هست. در میان باغی که دو نخل رسول ﷺ هست، آب عجیبی است که برای زنان خاصیت‌هایی دارد؛ مثلاً کسی که درد زایمان دارد و برایش خیلی سخت است، اگر از آن آب بخورد، زایمان بر او آسان می‌شود. یا کسی که حیض می‌شود، اگر از آن بخورد، حیض نشده و پاک می‌شود. تمامی زن‌ها و دختران مدینه این حوض را می‌شناسند و آنجا غسل می‌کنند. برای همین مردم مدینه، بستان دو نخل را بستان النساء می‌نامند و کسی جز زنان داخل آن نمی‌شود.

### مرقد حمزه

چون مرقد حمزه مقدار زیادی از مدینه فاصله دارد، برای زیارت آنجا، همراه جمع زیادی به آنجا رفتیم که بالغ بر ۱۵۰ اسب سوار و مسلح بود. مرقد در موقعیت احد قرار دارد و میدان نبرد در سمت شمالی آن است. یک هزار گام که از مدینه بیرون برویم، جایی هست که حضرت درع خود را در آنجا گذاشته است. این راه را باید پیاده رفت تا ثوابش مضاعف باشد. من خودم پیاده رفتم و اسبم را به غلامم دادم. یک ساعت بعد به آنجا رسیدم.

موقعیت سپاه رسول ﷺ در این وادی بوده. در آنجا ایوان کوچکی هست و خیمه حضرت در بالای آن ایوان بوده است. خواندن دو رکعت نماز در آنجا از سنن مستحبه است. در این جایگاه، سپاه آن حضرت بوده. رسول ﷺ حمزه را فرمانده قسمت چپ و خالد بن ولید را در سمت راست گذاشت!<sup>۱۵</sup>

در شمال اینجا، به مقدار پانصد قدم ایوان عاشورا است. اینجا جایی است که شامی‌ها





غذای عاشورا درست کرده، به حجاج می دهند. در کنار آن ایوان، امین صره است و ایوان ملا، و ایوان شیخ الحرم. رسول ﷺ هر سال بر این مکان، برای زیارت سیدنا حمزه و آماده کردن عاشورا اشراف دارد.<sup>۱۶</sup>

مزار حمزه، یک ساعت راه تا مدینه است و به شکل قبه‌ای است. مدخل آن از بابی است که به سمت قبله باز می شود. داخل آن با سنگ‌های سفید فرش شده است. زیر این قبه قبر حمزه، داخل یک صندوق مربع شکل است و صندوق داخل یک مقصوره مربع است. هر کسی شمشیر دارد، باید شمشیر خود را داخل صندوق سیدنا حمزه بگذارد و بعد از اندکی، در حالی که حارس مقبره تکبیر می گوید آن را درآورد و وسط تهلیل گویان آنان بدان دست بکشد، در آن صورت ثواب جنگ احد را برده است. شریف صالح که از ذریه حمزه است، کنار او دفن شده است. در عمق ضریح، چاه آبی است. و به حکمت خداوندی خاک این منطقه در اطراف ضریح، سفید است در حالی که خاک این نواحی قرمز می باشد. قرمزی آن هم به خاطر خون پاکی است که از دندان پیامبر ﷺ ریخته است. اگر کسی دندانش را با خاک اینجا مالش دهد، از دردهای دندان در امان می ماند. این تجربه شده است.

پانصد قدم بالاتر، کوه احد است که کوه سخت و بلندی است و صخره‌های سرخ‌رنگ دارد و غارهای چندی در آن است. در همین وادی، جایی هست که آن را وادی حمزه می نامند که مکان ترسناکی است. کفار در این غارات مخفی شده و به حمزه که شهید شد یورش بردند، در حالی که با آنان نبرد می کرد. ما به سرعت از این منطقه بازگشتیم، در حالی که دو رکعت نماز خواندیم. بعد به مقدار دویست قدم به جنوب آمدیم تا به مزار میدان شهدا رسیدیم.

اینجا بیش از یک هزار صحابی شهید شده اند! و قبه‌ای ندارند اما برای برخی از مشاهیر آنان، علائم قبر هست. به خاطر باران‌های سیل آسا، خاک و سنگریزه‌ها از روی حدود هفتاد یا هشتاد شهید کنار رفت؛ به طوری که اجساد طاهر آنان آشکار شد. وقتی مردم مدینه شنیدند، همه آمدند و دیدند آنچه را که شادمانشان کرد و قلبشان را آرامش داد. آنها اجساد را تازه یافتند. گویی تازه شهید شده بودند. از برخی هنوز خون تازه می آمد. برخی سرهاشان جدا شده بود و... مردم این را دیدند و عظمت شهادت در راه خدا را دریافتند. سپس برای پوشاندن اجساد اقدام کردند. شیخ حرم دستور داد دیواری به طول چهارصد قدم ساختند تا جلوی

سیلاب را بگیرد.

شرط زیارت در آنجا این است که وقت سحر باشد، زائر چیزی روی سر نیندازد. وقت ظهر اصلاً وقت خوبی برای زیارت نیست؛ زیرا زمین و رمل‌ها همه مثل آتشی ملتهب هستند. اگر زائر کفش به پا کند، بسا که توهین به این مکان باشد. همه این صحرا مزار شهداست و همه، از کوچک و بزرگ، از زیارت بدون وضو پرهیز می‌کنند.

در خلال دو ماه محرم و صفر، در هر سال، در اینجا و نزدیک مقبره حمزه مولودیه برگزار می‌شود.<sup>۱۷</sup> این مکان مملو از جمعیت مؤمنین شده و ارواح مؤمنان، هر سال، در پی خواندن اشعار دینی و دعا و راز و نیاز که صدایش همه جا می‌پیچد، از آن به وجد می‌آید؛ به طوری که برخی در این حال، جانشان از دست می‌رود و همانجا دفن می‌شوند.

زیارت اماکن بیرون مدینه تمام شد.

برای وداع باید زائر لباس طاهر بپوشد و با ادب تمام از باب قلعه وارد شده، به سمت مسجد رفته، از باب جبرئیل داخل شود، فاتحه بخواند و «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» بگوید و سپس بگوید: «الْوَدَاعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ».

### پی‌نوشت‌ها

۱. برای نسخه‌های خطی و چاپی آن نک: مجله الداره، سال ۲۷، ش ۳، صص ۷۰-۶۸.
۲. نک: مجله الداره، سال ۲۷، ش ۳، ۱۴۲۲ق. مقاله سهیل صابان با عنوان: «اولیا چلبی و رحلتہ الی الحجاز فی اواخر القرن الحادی عشر الهجری»، (صص ۹۲-۶۳).
۳. نک: مقدمه الرحلة الحجازیه، ص ۶۷.
۴. کذا در متن عربی. روز عرفه، روز نهم ذی حجه است.
۵. آن زمان، پیرامون شهر مدینه؛ یعنی همان ساختمان‌هایی که اطراف مسجد بوده و اکنون تقریباً تمامی آن در مسجد فعلی افتاده، دیواری بوده و در چند طرف دروازه داشته است. چلبی از آن، با «قلعه مدینه» یاد می‌کند.
۶. نوعی مرتبه علمی که به مدرسان بزرگ داده می‌شد.
۷. چلبی در این بخش‌ها، اخبار تاریخی آورده که دقیق نیست و اهمیتی برای نقل آنها در اینجا وجود ندارد، لذا حذف شد.
۸. در ابتدای سفرنامه سال ۱۰۸۱ آمده و در اینجا ۱۰۸۲.
۹. این بند، در اصل چنین است و پیداست که مقدمه و مؤخره‌ای داشته است.

۱۰. در متن اصلی ترکی و عربی «خوبان». درست آن چوپان است. وی از امرای دمشق در دوره ممالیک و سلطنت ملک ناصر بوده است. شرح حال وی را نک: الوافی بالوفیات، ج ۱۰، ص ۲۹۷. وی به احتمال در سال ۷۳۰ درگذشته است. ابن کثیر در البدایة و النهایه، ج ۱۸، ص ۲۶۵ (چاپ دکتر عبدالله ترکی) ذیل حوادث سال ۷۲۶، از وی با عنوان امیر سیف الدین چوپان یاد کرده است.
۱۱. نام این مسجد نیامده و به نظر می‌رسد در اینجا از اصل چیزی افتاده است. در متن ترکی نقطه چین هست که نشان سقط است. در متن عربی (ص ۱۵۷) این نقطه چین نیامده است.
۱۲. نوعی غذا است که در گذشته روزهای عاشورا (دهم محرم) پخته و توزیع می‌شد و به همین نام مشهور گردید.  
این غذا از دوازده نوع حبوبات تهیه می‌شد و میان خانواده و نزدیکان و همسایگان و فقیران تقسیم می‌گردید.
۱۳. دشیشه رسول الله، یکی از قدیمی‌ترین انواع صدق است. در زمان حضرت، نوعی گندم بزرگ را با جو و خرما و گوشت مخلوط کرده، نزد ایشان می‌آوردند و با اصحاب می‌خوردند. این ترکیب ادامه یافت. در دوره ممالیک، برای این کار وقتی صورت می‌گیرد و نام وقف دشیشه به آن می‌دهند. برای همین گندم مصر را گندم دشیشه می‌گویند.
۱۴. جایی در رومانی که عثمانی‌ها با اروپایی‌ها نبرد کردند.
۱۵. این نکته بی‌اطلاعی اولیا چلبی از تاریخ اسلام را می‌رساند. خالد بن ولید در این جنگ فرماندهی از فرماندهان مشرکین بود که حمله او سبب شکست سپاه اسلام و شهادت حمزه و هفتاد نفر دیگر از اصحاب شد. اما وی او را همدریف حمزه، جزو فرماندهان اسلام معرفی کرده است!
۱۶. عبارت در عربی همین است: و كان صفوة الخلق (ص) یشرف هذا المكان کلّ عام لزيارة سيدنا حمزه - رضی الله عنه - و اعداد العاشورا.
۱۷. در ادبیات ترکی - مثل عربی - نوعی شعر دینی هست که به مولد شناخته شده و مدائح نبوی است. معروف‌ترین آن اشعار ترکی، «وسيلة النجاة» از سلیمان چلبی (م ۸۲۵ / ۱۴۲۲ م) است که همزمان مقبول میان افراد نخبه در کنار توده‌های مردم است. در دولت عثمانی، احتفال به‌طور رسمی از زمان سلطان مراد سوم (۹۸۲ - ۱۰۰۳) آغاز شد و او در تشریفات سلطان، از سال ۹۹۶ جایی را به احتفال اختصاص داد که تا روزگار ما برگزار می‌شود. (در این باره نک: د. نجلاپیک اولجای، اسلامی تورک آدیباتی، استانبول، ۱۹۶۶، صص ۱۴۰ - ۱۵۳). سلیمان چلبی وقتی شصت ساله و امام جماعت مسجد بورسای بود، این اشعار را سرود که بنا بر مشهورترین نظر، ۳۱۷ بیت است. محتوای آن توحید باری تعالی، دعا، روح محمد، ظهور محمد، معجزات و معراج، هجرت و نصیحت و ارشاد است.

